



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی



ما منتظر فصل بهاریم

در حال تلاش و انتظاریم





https://www.roshdmag.ir/u/319
ارتباط با مرکز بررسی آثار



کانال مجله‌ی رشد نوآموز:
@roshd_noamooz
در پیام‌رسان شاد منتظر شما هستیم.



حضرت علی (ع):
فتاوت گنجی است که تمام
نمی‌شود.

اللهم صل علی محمد
و آل محمد
و عجل فرجهم



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی

نوآموز

۶

بسم خدا

- ♦ ماهنامه‌ی آموزشی و تربیتی
- ♦ برای دانش‌آموزان پایه‌های دوم و سوم ابتدایی
- ♦ دوره‌ی چهارم ♦ اسفند ۱۴۰۲
- ♦ شماره‌ی پی‌درپی ۳۴۹
- ♦ مدیرمسئول: محمد صالح مذنبی
- ♦ سردبیر: نفیسه نجفی قدسی
- ♦ مدیر داخلی: مریم سعیدخواه
- ♦ ویراستار: سعیده نادرپور
- ♦ مدیر هنری: کورش پارسانژاد
- ♦ طراح گرافیک: نگین حاج‌زوار
- ♦ شورای برنامه‌ریزی: غلامرضا حیدری ابهری، حسن دولت‌آبادی، محمدعلی ارجمند، محمد رضا رشیدی
- ♦ نشانی دفتر مجله:
- ♦ تهران، خیابان ایرانشهر شمالی، پلاک ۲۷۰
- ♦ صندوق پستی: ۱۵۸۷۵-۶۵۸۱
- ♦ تلفن: ۰۲۱-۸۸۴۹۰۲۳۱
- ♦ امور مشترکین: ۰۲۱-۷۷۶۳۳۲۰۸
- ♦ نمایان: ۰۲۱-۸۸۳۰۱۴۷۸
- ♦ چاپ و توزیع: شرکت افست

فصل دوم: نثر مثنوی

نویسنده: آقاخان زادی

دست‌بند سازان کوچک

- ۲ شعر
- ۴ خانه‌ی جدید
- ۸ ابر کاموایی
- ۱۰ داستان نویسان کوچک
- ۱۲ هدیه‌ی تولد
- ۱۴ با حواس جمع
- ۱۵ آینده‌ی سپر ما
- ۱۶ درخت خوب و مهربان، همیشه پیش ما بمان
- ۱۸ پدر بزرگ قیل کوچولو
- ۲۰ صرفه‌جو بود یا خسیس؟
- ۲۰ ماجرای سعید و لاک
- ۲۳ معرفی کتاب
- ۲۴ هفت سین قرآنی
- ۲۶ آسمان گزارشگر
- ۲۸ سرگرمی
- ۳۰ معماران ایرانی
- ۳۲ نقاشی‌های شما

خانواده مجلات رشد همه‌ی تلاش خود را کرده است تا این مجله در دسترس عموم همه‌ی کودکان و نوجوانان میهن عزیز اسلامی‌مان امکان تهیه آن را داشته باشند.

قیمت: ۹۰۰۰۰ ریال

وبگاه:

www.roshdmag.ir

♦ شما می‌توانید قصه‌ها، شعرها، نقاشی‌ها و مطالب خود را به مرکز بررسی آثار به نشانی زیر بفرستید:
♦ تهران، صندوق پستی ۱۵۸۷۵-۶۵۴۷
♦ تلفن: ۰۲۱-۸۸۳۰۵۷۷۲

روز ملی شدن صنعت نفت

روز درختکاری

روز احسان و نیکوکاری

ولادت حضرت مهدی (عج)

ولادت حضرت علی اکبر (ع)

۲۹ اسفند

۱۵ اسفند

۱۴ اسفند

۷ اسفند

۴ اسفند



دستبندسازان کوچک

نفسیه نجفی قادی تصویرگر: شهرام شیرزادی



۲



۱

کاش برای مسابقه دستبندهای یک شکل داشتیم!

من و خواهرم با چندتا بندگفتش درستش می کنیم.

ما که پول نداریم!



۴

چه دستبندهای قشنگی! شبیه پرچم شده. کاش برای ما هم درست کنند!



۳

دوست عزیزم، قصه‌ی ما یک تجربه‌ی جدید را به شما نشان می‌دهد. امیدوارم از دیدن و خواندن آن لذت ببرید.



❁ مریم هاشم پور
❁ تصویرگر: نجمه آقا خانی زادی

عیدی

چه سیب خوشگلی!
عجب سر و دُمی!
میان هفت سین
تو سینِ چنْدُمی؟

چرا نشسته‌ای
کف پیاده‌رو
تو عیدی منی
برای سال نو

جواب می‌دهی
به قار و قار من؟
یواش قِل بخور
بیا کنار من



آسمان آبی‌تر است

❁ اکرم السادات هاشمی پور

ماه قرآن آمده
ماه لبریز از دعا
آسمان آبی‌تر است
از تمام ماه‌ها

خانه‌ی ما روشن است
از سر شب تا سحر
با نماز مادرم
با دعا‌های پدر

تا سحر مهتاب هم
گرم قرآن و دعاست
شاید او هم روزه‌دار
شاید او مهمان ماست





پارچمی سبز

❁ عفت زینلی

نیمه‌ی شعبان شد
روز جشنی زیباست
پارچمی سبز و قشنگ
وسط کوچه‌ی ماست

زیر این پارچمی سبز
توی دیس و سینی
باز هم می‌چینم
شربت و شیرینی

پارچمی کوچه‌ی ما
مثل مردم شاد است
توی قلبش «مهدی»
یا «مبارک باد» است

❁ زهرا عراقی

دانه‌ی پارچمیوه

یک دانه را از توی سیب امروز من برداشتم
چونکه برای دانه‌جان یک فکر جالب داشتم

در خاک باشد، می‌شود روزی درختی قد بلند
با سیب‌هایی خوش مزه، شیرین شبیه حبه قند

بر شاخه‌هایش صبح و شب گنجشک مهمان می‌شود
با خوردن هر سیب آن جیکانه خندان می‌شود

مردم چه کیفی می‌کنند از خوردن آن سیب‌ها
باید بکارم زودتر این دانه‌ی پارچمیوه را



معصومه ربیعی، حدیثه کریمی آذر

محتوای این داستان، از کتاب‌های درسی پایه‌های دوم و سوم دبستان و به‌طور کاربردی انتخاب شده‌اند؛
پایه‌ی دوم: انس داشتن با تقدّم سلام و آشنایی با ثواب سلام کردن، آشنایی با لانه‌های حیوانات و راهکارهایی برای محافظت از حیوانات
پایه‌ی سوم: آشنایی با مساحت، انواع خانه‌ها و مشاغل مرتبط با ساخت خانه.

تصویرگر: مطهره پلاسی زاده

قصه‌های پونه و پیمان خانگی جدید

دوید توی آشپزخانه تا به کمک مامان، وسایل شام را بیاورد. شام را که خوردند، پونه فوری پرسید: «حالا خبر را بگو بابا.» مامان گفت: «دخترم شام کفترها را یادت رفت بدهی!» پونه گفت: «آخر می‌خواهم زودتر خبر را بشنوم.» بابا مشغول جمع کردن سفره شد و گفت: «تا تو با مامان بروی شام کفترها را بدهی، من و پیمان هم سفره را جمع می‌کنیم. بعدش نوبت گفتن خبر می‌شود.» پونه قبول کرد. بابا خرده‌های نان و برنج‌های باقی‌مانده‌ی روی سفره را جمع کرد و به پونه داد تا شام کفترها را برایشان ببرد. پونه با مامان به ایوانک (بالکن) رفتند. همین‌که وارد ایوانک شدند، پونه یکهو گفت: «وای! مامان! بیا ببین چی شده!» مامان آنجا را نگاه کرد. سرش را تکان داد و گفت: «آخ! لانه‌ی کفتر اینجا چه کار می‌کند؟! چرا خراب شده است؟» پونه نگاهی به اطرافش انداخت و گفت: «وای مامان! چرا همه‌جا پر از شاخ و برگ درخت است؟!» مامان: «آره راست می‌گی! از ظهر که ما نبودیم، انگار اتفاقی افتاده است!» پونه دوباره ناگهان گفت: «وای!!!»

صدای زنگ در آمد. پونه دوید و در را باز کرد. بابا فوری گفت: «سلام!» پونه با ناراحتی جواب سلام بابا را داد. بابا با تعجب گفت: «دختر بابا چرا ناراحت است؟» پونه گفت: «اول من می‌خواستم سلام کنم. ولی شما همیشه زود زود سلام می‌کنید.» بابا خندید و گفت: «چه فرقی می‌کند بابا جان؟» پونه گفت: «خیلی فرق دارد.» بابا دست پونه را گرفت و آمدند توی هال. بعد گفت: «پس این دفعه خوش به حال من شد! باشد؛ ببینیم دفعه‌ی بعد کی زرنگ‌تر است.»

بچه‌ها فکر می‌کنید منظور پونه از این حرفی که به پدرش زد، چه بود؟

چرا او دوست داشت زودتر سلام کند؟

چرا پدر پونه گفت: «پس این دفعه خوش به حال من شد!»؟

پدر در ادامه گفت: «حالا برویم سراغ شام که حسابی گرسنه‌ام. بعدش خبر مهمی برایتان دارم.» پونه خندید.



با صدای وای گفتن پونه، پیمان سریع به ایوانک آمد و گفت: «چی شده؟ چقدر سر و صدا می کنی؟» پونه جواب داد: «ببین! درخت قدیمی همسایه را قطع کرده‌اند. لانه‌ی کفترها هم به زمین افتاده و خراب شده است. حالا کفترها کجا می‌روند؟» مامان با ناراحتی گفت: «نگران نباش. برایشان لانه‌ی جدید می‌سازیم.» پونه گفت: «آخر ما که بلد نیستیم!»

به نظر شما آن‌ها برای ساخت لانه‌ی کفتر، به چه اطلاعاتی نیاز دارند؟ به آن‌ها در این کار کمک کنید.

بعد از این اتفاق، پونه و پیمان تصمیم گرفتند در یک نامه به همسایه‌ی خود، او را متوجه اشتباهش کنند.



اگر شما جای پونه و پیمان بودید، در نامه چه می‌نوشتید؟ از چه راه‌هایی می‌توانیم به جانوران کمک کنیم تا آسیب نبینند؟

بعد از شام، همگی منتظر شنیدن خبر مهم بابا بودند. بابا گفت: «زمینی را که توی روستا داشتیم یادتان هست؟ اجازه‌ی ساختش را دادند. حالا می‌توانیم توی زمینمان یک خانه بسازیم.» مامان دست‌هایش را بالا برد و خدا را شکر کرد. پیمان فوری گفت: «آخ جون! من عاشق



ساختن خانه هستم. حالا چه‌جوری باید بسازیمش؟» بابا از توی کیفش کاغذی بیرون آورد. بعد آن را با دقت روی میز پهن کرد و گفت: «این جوری. از روی نقشه.» بعد رو به مامان گفت: «یکی از دوستانم مهندس نقشه‌کشی است. او لطف کرد و این نقشه را برایمان کشید. باید حتماً لطفش را جبران کنم.» پیمان نقشه را نگاه کرد و گفت: «نقشه‌کشیدن که این همه دنگ و فنگ ندارد! خودم می‌توانستم یک نقشه‌ی خوب بکشم.» مامان و بابا خندیدند. بابا گفت: «پسر، نقشه‌کشیدن یک کار تخصصی است. فقط کسی که درسش را خوانده باشد می‌تواند این کار انجام بدهد.» پیمان گفت: «می‌شود خانه‌مان مثل خانه‌های قدیمی باشد؟ من از خانه‌های قدیمی خیلی خوشم می‌آید.» مامان گفت: «خانه‌های هر منطقه، شکل خاصی دارند. خانه را باید با توجه به شرایط آب و هوایی هر منطقه ساخت.»

بابا: «بله کاملاً درست است. برای ساخت خانه به بنا و کارگر هم نیاز است. خانه ساختن کار آسانی نیست.» پونه گفت: «ولی حیوانات خیلی راحت لانه می‌سازند. بدون کمک مهندس و دیگران! چرا ما نمی‌توانیم خودمان خانه‌ی خودمان را بسازیم؟ ما که از حیوانات باهوش‌تریم!» مامان و بابا به هم نگاه کردند. بابا اول خندید. بعد خمیازه‌ای کشید و گفت: «آفرین به دختر

گفت: «فکر کنم باز هم می‌خواهند نقشه‌ای بکشند!»
 بابا خندید و گفت: «امان از نقشه‌های بچه‌ها!»
 پیمان: «من می‌خواهم در ساختن خانه به بابا کمک کنم.»

پونه: «خب من هم می‌خواهم!»
 پیمان: «نه خیر نمی‌شود. این کارها مردانه‌اند!»
 پونه: «حالا که این‌طور شد، من هم بهت کمک نمی‌کنم!»

پیمان: «باشد. حالا قهر نکن. من به کمکت خیلی نیاز دارم. راستش را بخواهی، نمی‌دانم از چه مشاغلی در ساختن خانه استفاده می‌شود. بابا گفت به نفرت زیادی احتیاج است.»

پونه: «آره راست می‌گویی. تازه مامان هم گفت شکل خانه باید با توجه به شرایط آب و هوایی هر منطقه باشد. خانه، خانه است دیگر!»
 پیمان دفترش را به پونه نشان داد. چیزهایی در صفحه‌ی

باهوشم که سؤال‌های سخت می‌پرسد! فعلاً بهتر است برویم بخوابیم، فردا صحبت می‌کنیم.»



شما جواب سؤال پونه را می‌دانید؟

.....

پیمان شب‌به‌خیر گفت و دوید توی اتاق. پونه هم شب‌به‌خیر گفت و به سمت پیمان دوید. مامان به بابا

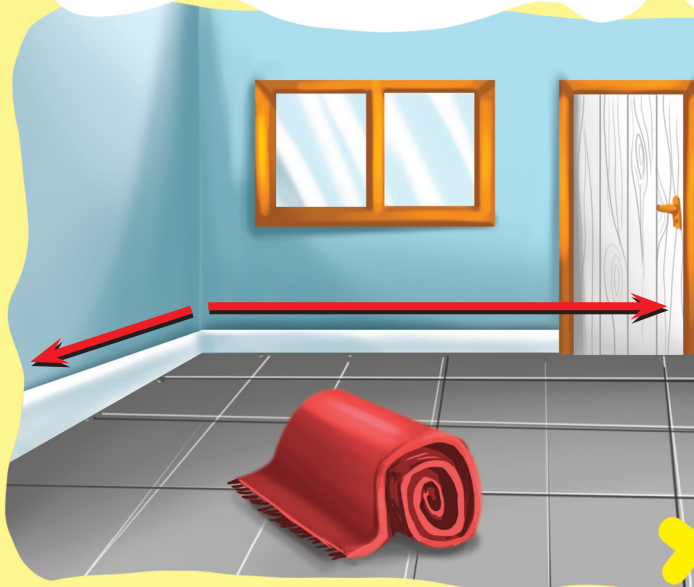
حالا به پونه و پیمان کمک کنید که انواع مشاغل مرتبط با ساخت خانه را نام ببرند. به آن‌ها توضیح دهید که خانه‌ها، با توجه به شرایط آب و هوایی هر منطقه، چه فرقی با هم دارند.



بکشم.» پونه گفت: «تازه فقط دو اتاق کشیده‌ای. من یک اتاق برای خودم می‌خواهم. یکی هم برای مامان و بابا. اگر خودت هم اتاق می‌خواهی باید نقشه‌اش را بکشی.» پیمان نگاهی به نقشه انداخت. گفت: «آخر دیگر جا ندارد!» پونه گفت: «خب می‌توانیم اتاق‌ها را کوچک‌تر کنیم.» پیمان کمی فکر کرد. بعضی قسمت‌ها را از روی نقشه پاک کرد و خط‌های جدیدی کشید. ولی به نظرش آمد اتاق‌ها خیلی کوچک شدند. پونه گفت: «فکر کنم بابا راست می‌گفت؛ نقشه کشیدن واقعاً کار سختی است!»

پیمان: «درست است. راستی اگر بخواهیم کف هر اتاق را فرشینه (موکت) کنیم، چند متر مربع فرشینه لازم داریم؟

آخر آن کشیده بود. پونه با دقت به آن‌ها نگاه کرد. ولی چیزی سر در نیاورد. پرسید: «این‌ها که کشیده‌ای چیست؟» پیمان دفتر را روی زمین گذاشت و گفت: «نقشه است دیگر! برای خانه‌مان کشیده‌ام.» پونه گفت: «هنوز که خانه نشده است! باید بگویی زمین. حالا بگو بینم چه شکلی هست؟» پیمان از روی نقشه‌اش، دو اتاق و یک هال و یک آشپزخانه و سرویس‌های بهداشتی را به پونه نشان داد. پونه یک مداد برداشت و روی یکی از اتاق‌ها نوشت: «اتاق پونه». بعد گفت: «من دوست دارم اتاقم پنجره‌ی رو به حیاط داشته باشد. برایش پنجره هم بکش. پیمان سرش را خاراند و گفت: «حیاط را نکشیده‌ام! نمی‌دانم کدام طرف باید



پیمان دست به کار شد تا خودش مساحت هر اتاق را محاسبه کند. به او در این کار کمک کنید.

۵ متر ۱۱ متر
۱۱ متر ۱۱ متر

پیمان دفتر و مدادش را جمع کرد و گفت: «بقیه‌ی کار بماند برای فردا. فعلاً شب به خیر!» پونه لبخندی زد و به رختخوابش رفت. او آن‌قدر به خانه‌ی جدیدشان فکر کرد تا خوابش برد.





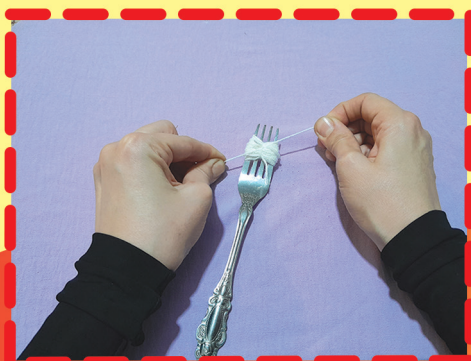
✿ ماندانا واحدی



وسایل مورد نیاز:

کاموا، قیچی، چسب چوب،
چنگال، یک تکه مقوای ضخیم

نگاه کردن به ابرها، به خاطر سبکی و لطافتی که دارند، حس خوبی را در ما به وجود می آورد. حتی گاهی اوقات دوست داریم تکه ای از ابرها را در دست هایمان بگیریم یا دلمان بخواهد روی آن ها راه برویم! دوست داری تکه ای از ابرها را در خانه داشته باشی؟! با ساختن کاردستی زیر، وجود یک ابر لطیف را در خانه حس خواهی کرد!



۱ کاموا را دور چنگال و روی هم پیچید.

۲ انتهای کاموا را با قیچی ببرید. بعد، تکه ای کاموا را از بین دندانه های چنگال به صورت عمودی رد کنید و وسط کامواها را محکم کنید و گره بزنید.



۳

حالا قیچی را از داخل کامواها رد کنید و مانند تصویر بُرش بزنید.

۴

به آرامی کامواها را از هم باز کنید تا شبیه توپ شود.

۵

اضافه‌ی کامواها را با قیچی بچینید تا توپک زیباتر شود.



۶

با استفاده از چسب، توپک‌هایی را که آماده کرده‌اید، روی مقوّا در کنار هم بچسبانید.

۷

چند توپک را با کاموا به شکل آویز (مانند تصویر) به مقوّا بچسبانید.



ابر زیبای شما آماده است!
می‌توانید از دیدن آن لذت ببرید.

روش ساخت کار دستی
را اینجا ببین.





داستان نویسان بزرگوار

بازی با شخصیت‌های داستانی



در مجله‌ی بهمن‌ماه، با مرمه‌ی انتفاب زاویه‌ی دید داستان آشنا شدیم. یکی از داستان‌هایی را که قبلاً خوانده بودیم، به عنوان تمرین، دو بار خواندیم و بعد، زاویه‌ی دید آن را تغییر دادیم و داستان را دوباره نوشتیم. حالا نوبت آشنایی با مرمه‌ی بعدی است.

شخصیت پردازی

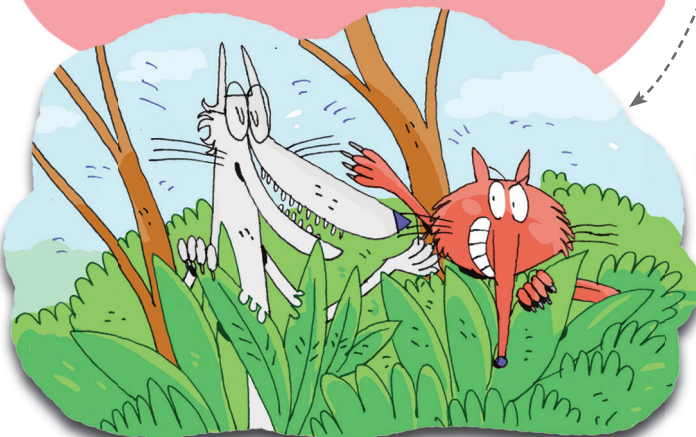
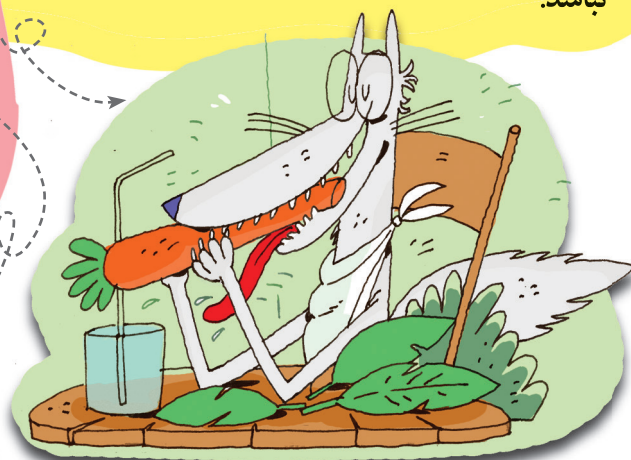
در هر داستانی کسانی وجود دارند که ماجرای داستان در مورد آن‌هاست. در واقع آن‌ها بازیگران داستان هستند. به این افراد شخصیت‌های داستانی می‌گویند. البته بعضی از این‌ها شخصیت‌های اصلی هستند و نقش زیادی در داستان دارند. بعضی هم غیر اصلی یا فرعی هستند که در داستان نقش کمتری دارند.

باید حواسمان باشد، وقتی داستانی را می‌نویسیم، خود ما شخصیت‌هایی را که خودمان ساخته‌ایم خوب می‌شناسیم، اما اگر آن‌ها را در داستان خوب معرفی نکنیم، کسی که داستان را می‌خواند، آن‌ها را خوب نمی‌شناسد و ممکن است قسمت‌هایی از داستان ما را خوب نفهمد یا ماجرای داستان برایش چندان جذاب نباشد.

بچه‌های عزیز، راز نوشتن هر داستان خوب و جذاب، ساختن شخصیت‌های جذاب و معرفی خوب آن‌ها در داستان است. ما باید شخصیت‌ها را با ویژگی‌هایی که دارند، در داستانمان معرفی کنیم. این معرفی می‌تواند به دو شکل انجام شود:

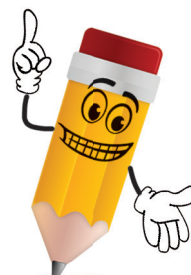
یکی اینکه شخصیت را با ویژگی‌هایش به صورت مستقیم معرفی کنیم؛ مثلاً «مدّت‌ها بود گرگ سفید گیاه‌خوار شده بود. او خیلی مهربان بود و اصلاً دوست نداشت به خاطر گرسنگی، آهوها را شکار کند»

دوم اینکه شخصیت‌ها را به صورت غیر مستقیم و در بین اتفاقات داستان معرفی کنیم؛ مثلاً «گرگ سفید مشغول خوردن سبزی‌های کنار رودخانه بود. روباه قرمزی آرام‌آرام به او نزدیک شد و با تعجب



گفت: به حق چیزهای ندیده و نشنیده! به جای اینکه آهو شکار کنی و با هم بخوریم، آمده‌ای کنار رودخانه و داری سبزی می‌خوری؟ گرگ با لبخندی که مثل همیشه روی لبش بود، گفت: روباه قرمزی عزیزم! آخر چطور می‌توانم این آهوهای زیبا را شکار کنم؟ دیگر دارم به خوردن سبزی‌ها و میوه‌ها عادت می‌کنم.»

روش دوم معرفی شخصیت‌ها (یا همان شخصیت‌پردازی غیر مستقیم) جذاب‌تر است و کسی که داستان ما را می‌خواند احساس بهتری دارد.



تمرین

برای تمرین، سه کتاب داستانی را که تا حالا خوانده‌اید، انتخاب کنید. نام شخصیت‌های هر داستان را روی کاغذ بنویسید. مشخص کنید هر کدام، شخصیت اصلی است یا فرعی. بعد روبه‌روی نام هر یک، ویژگی خاصی را که نویسنده، در داستان برای آن شخصیت آورده، یادداشت کنید.



منبع: کتاب بیابید داستان بنویسیم؛ مهدی میرکیایی
<https://www.roshdmag.ir/u/3i9>
 ارتباط با مرکز بررسی آثار

حالا نوبت داستان‌نویسی خودتان است. از بین شخصیت‌هایی که نوشته‌اید، سه مورد را انتخاب کنید؛ بهتر است از هر داستان، یک شخصیت را انتخاب کنید. بعد، با آن شخصیت‌ها و ویژگی‌های خاصشان، یک داستان جدید بنویسید.

یادتان نرود! حتماً داستان‌های قشنگتان را برای مجله بفرستید. داستان‌نویسان کوچک! تا شماره‌ی بعدی که با مرحله‌ی دیگری از داستان‌نویسی آشنا می‌شویم، خدا نگهدارتان!



شکوفه سلطانی ✨ تصویرگر: ریحانه کمالی

تولد

بچه‌ها با شور و شوق کلاس را تزئین می‌کردند. برای شرشره‌ها ذوق می‌کردند، با بادکنک‌ها بالا و پایین می‌پریدند، دست می‌زدند و می‌خندیدند. مریم از مشکات، که تک و تنها در آخر کلاس نشسته بود، پرسید: «به نظرت میز جشن قشنگ شده است؟» مشکات بایی حوصلگی جواب داد: «آره، خوب است.» مریم پیش او نشست و گفت: «تو که برای جشن

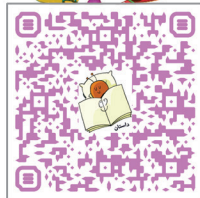
نیمه‌ی شعبان خیلی ذوق داشتی! پس چرا امروز حوصله نداری؟»

مشکات همان‌طور که سرش پایین بود گفت: «مامانم بدجوری زمین خورده و دست‌هایش صدمه دیده‌اند.» مریم بلند گفت: «آخی! ان شاء الله زود خوب شوند. حق داری ناراحت باشی.» مشکات گفت: «هم برای مامانم ناراحتم، هم برای کیک.»

مریم که تازه یادش افتاد قرار بود مادر مشکات برای روز جشن کیک بپزد، فوری پرسید: «حالا می‌خواهی چه کار کنی؟»

دو دوست در فکر فرو رفتند. مریم پیشنهاد داد که پول توجیبی‌هایشان را روی هم بگذارند و یک کیک آماده بخرند. ولی خودش پیشنهاد خودش را رد کرد و گفت: «مگر ما دو نفر چقدر پول توجیبی داریم؟ پول ما که به کیک تولد نمی‌رسد.»

دوباره ساکت شد. یک‌دفعه با خوش‌حالی گفت: «یک فکری! پول کیک را از خانواده‌هایمان بگیریم. این جوری آن‌ها هم توی جشن شریک می‌شوند.»



بیا با هم این قصه را گوش کنیم.





مشکات گفت: «دستت درد نکند مریم جان. دیگر
آخرهای کار است. تو برو.»
شب، موقع خواب، مریم همه‌اش توی فکر کیک بود.
با خودش گفت: «وای فر! یعنی مشکات فر را چطور
روشن کرد؟»

روز جشن، خانم معلم درباره‌ی هدیه‌های تولد امام
زمان (عج) پرسید و بچه‌ها هر کدام چیزی گفتند.
حلما گفت: «خانم اجازه! من ده تا صلوات برای
سلامتی امام زمان (عج) فرستادم.»
حسنا گفت: «من می‌خواهم امروز مهربان تر باشم؛
چون امام مهدی (عج) مهربانی را خیلی دوست دارد.»
هستی گفت: «من هر روز دعای فرج می‌خوانم.»
مشکات دست مریم را بالا گرفت و گفت: «خانم! من
و مریم کیک تولد امام مهدی (عج) را درست کردیم.»
خانم معلم گفت: «عالی است! با این کار، دوستان امام
زمان (عج) را خوش حال کردید.»
مریم لبخندی زد و یواشکی از مشکات پرسید:
«راستی، فر را چطور روشن کردی؟»
مشکات ریزریز خندید و جواب داد: «کیک یخچالی
که فر نمی‌خواهد!»

مشکات با ناراحتی گفت: «نمی‌شود، نمی‌شود! یادت
هست خانم معلم درباره‌ی هدیه‌ی تولد امام زمان (عج)
چه گفت؟»
مریم گفت: «بله...! گفت جشن تولد بدون هدیه
نمی‌شود. پس همه فکر کنیم بینیم چه هدیه‌ای
می‌توانیم به امام زمان (عج) بدهیم.»
مشکات گفت: «خب! من می‌خواستم به مامانم کمک
کنم و کیک را هدیه بدهم به امام زمان (عج). ولی...»
مریم گفت: «اووووم... کاشکی می‌توانستیم خودمان
کیکی درست کنیم!»
مشکات هم گفت: «کاشکی!» بعد مثل برق از جا پرید
و گفت: «آفرین مریم! آفرین!»
همه‌ی بچه‌ها به ته کلاس نگاه کردند.
مشکات آرام نشست. بعد آهسته توضیح داد: «مامانم
بلد است با بیسکویت، شیر و ... کیک ساده و
خوش مزه‌ای درست کند. کمکم می‌کنی؟»
مشکات بعد از مدرسه، روش درست کردن کیک را
از مادرش پرسید و دقیق یادداشت کرد. وقتی مریم
آمد، با هم شروع به کار کردند. آن‌ها حسابی مشغول
درست کردن مواد کیک بودند که یک‌دفعه چشم
مریم به ساعت افتاد. بلند گفت: «وای دیر شد! مامانم
گفته است تا ساعت ۵ به خانه برگردم.»



جمع! جاس

اعظم لاریجانی

بعضی از بازی‌ها را باید با دقت و تمرکز انجام دهی.
اگر انجام این بازی‌ها سخت است، با تمرین زیاد،
آن‌ها را یاد می‌گیری.

- لوازم مورد نیاز:
- ۱. یک حلقه‌ی ورزشی، یک متر نخ ضخیم و یک توپ پُر باد. این بازی دونفره است.
 - ۲. به لبه‌ی حلقه، یک متر نخ ببند.
 - ۳. حالا به کمک نخ، حلقه را بکش و آهسته راه برو. دوستت هم همراه تو حرکت می‌کند و با دست روی توپ می‌زند؛ طوری که توپ بین حلقه و دستش در حرکت باشد (درست مانند تصویر).
 - ۴. دوستت باید مواظب باشد توپش از حلقه خارج نشود.
 - ۵. اگر توپ از حلقه خارج شد، جایتان را عوض کنید.



آینده‌ی سپر ما

پاسخ سؤالات روی شمع‌های
تولد نوشته شده است. رنگ
هر شمع را جلوی سؤال
مناسب بنویس.

امسال تولّد علی، هم‌زمان با روز نیمه‌ی شعبان است.
او کتاب «آقا جان! سلام» را از دوست پدرش
هدیه گرفته است.

آقا جان، ابو عبدالله صالحی در نامه‌ای به شما نوشت:
«مردمی که شما را دوست دارند، به من می‌گویند:
از آقا پیرس کجا زندگی می‌کنند؟»

شما در پاسخ فرمودید:.....

ابو عباس مردی بود که به شوق یافتن امام زمان (عج)، دائم به
اینجا و آنجا سفر می‌کرد. او نامه‌ای را توسط دوّمین نائب، به امام
زمان (عج) فرستاد. امام زمان (عج) در پاسخ به نامه، او را از ادامه‌ی
جست‌وجو برای پیدا کردن ایشان به شدّت منع کرد.
وقتی نامه‌ی امام زمان (عج) به دست ابو عباس
رسید و او پاسخ را خواند، چه اتفاق‌هایی
برایش افتاد؟

پاسخ سؤالات زیر، روی شمع‌های تولّد نوشته شده است.
رنگ هر شمع را جلوی سؤال مناسب بنویس.

آقا جان! سلام، آقا جان
دلچ برایتان خیلی
تنگ شده است.
در حسرت دیدارشان شب‌وروز
ندارم.
لطفاً راهنمایی‌ام کنید.
عاشق شما - ابو عباس

اگر
مردم جای
مرا بدانند، به
دشمنان نشان
می‌دهند.

به لطف خدا
آرامش پیدا
کرد.

از
جست‌وجوی
امام زمان (عج)
دست
برداشت.



✿ تصویرگر: میثم موسوی

درخت فوب و مهربان

✿ سودابه احمدی

همیشه پیش ما بمان

می‌تواند روی مقوای ضخیم نقاشی ارّه‌ی بزرگی را بکشد و برای آن چشم و ابروی عصبانی بگذارد. آن را در دست بگیرد و نقش ارّه را بازی کند.

ارّه: قیژژژژژژژژژژ! (با صدای قیژ قیژ پاهایش را به زمین می‌کوبد) منم یک ارّه‌ی تیز! با دندانهای نوک‌تیز! قیژژژژژژژژژژ قیژژژژژژژژژژ من می‌برم چوب‌ها را! می‌برم درخت‌ها را! قیژژژژژژژژژژ قیژژژژژژژژژژ!

درخت: وای خدا! کمک... کمک! از دست این دشمن بدا! می‌خواد من را ببرد!

کودک: (جلوی درخت می‌ایستد) جلو نیا ارّه. درخت زیبا دوست ماست.

ارّه: هاهاها! دوست کیه؟! این حرف‌ها چیه؟! منم که زحمت می‌کشم. درخت‌ها را من می‌برم. صندلی و میز می‌سازم. درخت یعنی چوب! همین! چوب! قیژژژژژژژژژژ! قیژژژژژژژژژژ!

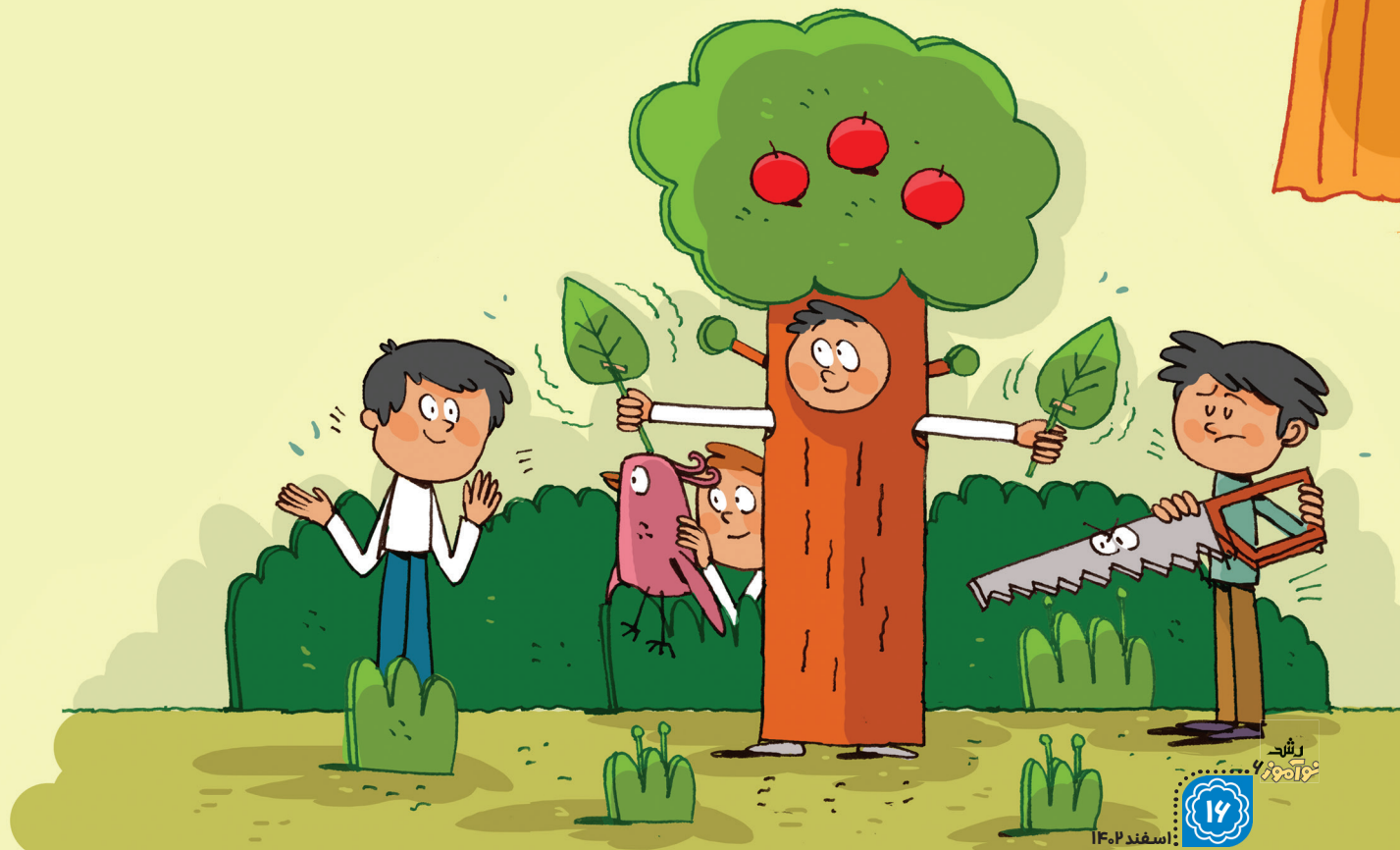
پرنده: صدای ارّه، چه بد است! خانه‌ی من در خطر است! اگر درختی نباشد، پرنده لانه ندارد! (گریه می‌کند).

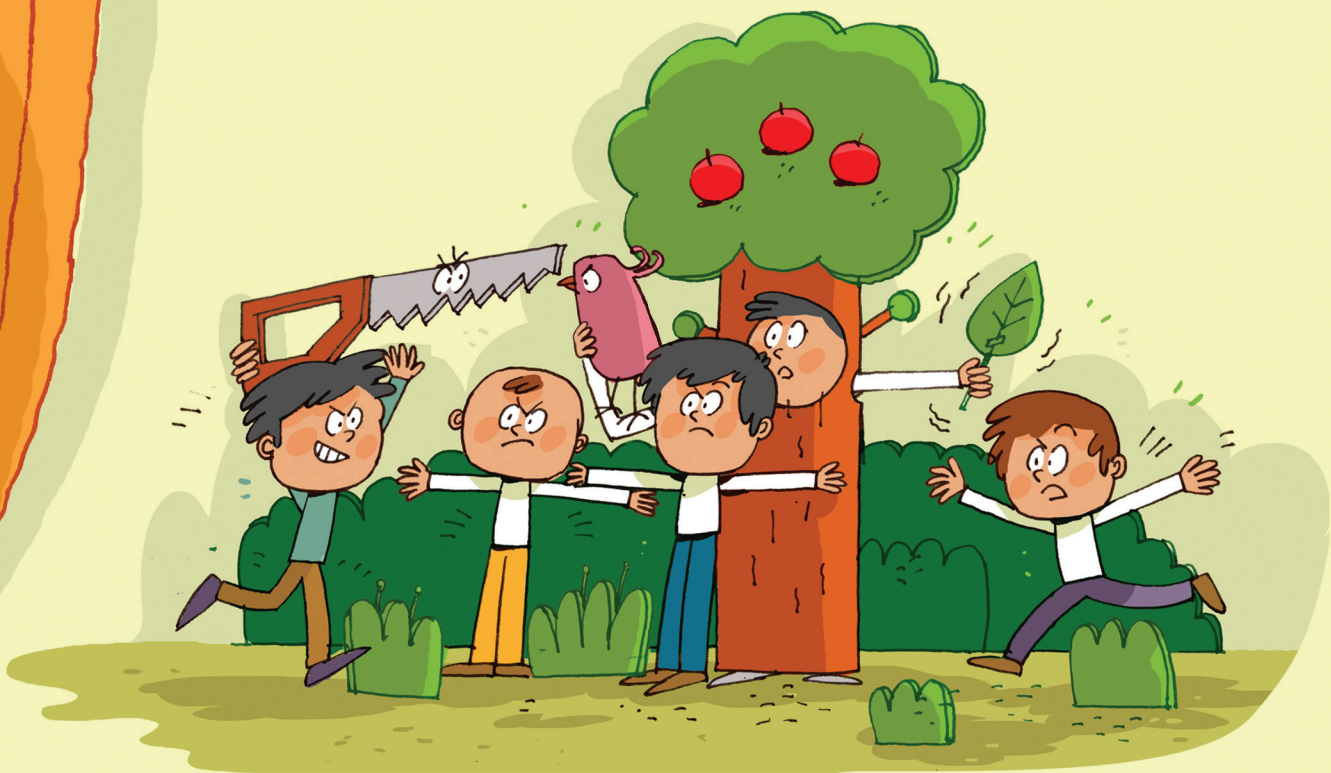
درخت بزرگی وسط صحنه هست. لانه‌ی پرنده‌ای روی شاخه‌اش قرار دارد. یک نفر که پشت درخت پنهان شده، یک پرنده‌ی عروسکی را می‌گرداند. صدای آواز پرندگان پخش می‌شود. درخت شاخه‌هایش را به آرامی تکان می‌دهد و لبخند می‌زند. کودک وارد صحنه می‌شود. دور درخت می‌چرخد و رو به تماشاچی‌ها آواز می‌خواند.

کودک (اول): سال گذشته نهالی کاشتم. نهال من شد، پر از جوانه. روی شاخه‌هایش ساخت، پرنده لانه. ریشه‌ها در خاک، شاخه‌ها در باد. قد کشید و شد، شاد شاد شاد.

درخت: من یک درخت هستم. بلند و سبز هستم. تو خاک ریشه دارم. رو شاخه میوه دارم. پاک می‌کنم هوا را. شاد می‌کنم شما را.

کودک و درخت با هم می‌خندند و پرنده روی شاخه‌ها تکان می‌خورد. صدای آواز اوج می‌گیرد. از سمت چپ صحنه یک ارّه وارد می‌شود. (یکی از بچه‌ها





ارّه: (با حالت مسخره کردن): چه حرف‌ها! قیژژژژژژژژ قیژژژژژژژژ! درخت و برگ و سایه، درخت خیلی زیاد است! قیژژژژژژژژ قیژژژژژژژژ! بگذارید ارّه کنم! در و تخته بسازم! قیژژژژژژژژ قیژژژژژژژژ! **کودک:** آی ارّه‌ی ناqlا، زودی برو از اینجا. **کودک دوّم:** درخت دوست ماست. دوست همه‌ی بچه‌هاست. **کودک سوّم:** درخت باید زیاد بشه، نمی‌گذاریم ارّه بشه.

(بچه‌ها ارّه را دنبال می‌کنند و او قیژژژژژژژژ قیژژژژژژژژ کنان فرار می‌کند و از صحنه خارج می‌شود. آهنگ شادی پخش می‌شود. بچه‌ها دست می‌زنند و دور درخت می‌چرخند. درخت شاخه‌هایش را تکان می‌دهد. پرنده بالا و پایین می‌پرد و صدای آوازش را با آهنگی که پخش می‌شود، همراه می‌کند.) **بچه‌ها:** خداجونم درخت‌ها را نگه‌دار. مواظب ریشه و برگ‌شان باش. باد که می‌آید، خودت تو گوشش بگو با همه‌ی درخت‌ها مهربان باش. **پرنده:** بیایید همه با هم درخت بکاریم. درخت‌های زیاد و سبز و زیبا. بیایید که دنیا را تبدیل کنیم، به باغی از میوه‌ها و سایه‌ها.

ارّه: ساکت... ساکت، پرنده‌ی مزاحم! قیژژژژژژژژ قیژژژژژژژژ! (می‌خواهد به طرف درخت حمله کند که درخت فریاد می‌کشد و کودک جلوی او را می‌گیرد.) برو کنار ای بچه! درخت می‌خواهی چی کار؟ **کودک:** (دست‌هایش را برای دفاع از درخت باز می‌کند.) آی بچه‌ها کمک کمک! درخت ما در خطر است! (دو بچه‌ی دیگر از دو طرف صحنه وارد می‌شوند.) بچه‌ها: چی شده؟ **کودک:** ما طرفدار درختیم. من می‌خواهم هر روز توی سایه‌اش بنشینم. **کودک دوّم:** من هم می‌خواهم از میوه‌های خوش‌مزه‌ی درخت بخورم. **کودک سوّم:** (سرفه می‌کند) اگر درخت نباشد، زمین چطور نفس بکشد؟ (بچه‌ها دست به دست هم می‌دهند و با هم می‌خوانند.) **بچه‌ها:** باید بماند درخت زیبا، باید بماند سبز و پابرجا. میوه و سایه دارد درختم، برگ‌های سبز دارد درختم. شش زمین است درخت زیبا، هوا تمیز است با درخت ما. (بچه‌ها دست در دست هم، قدم به قدم به سمت ارّه جلو می‌آیند و او را عقب می‌رانند.)

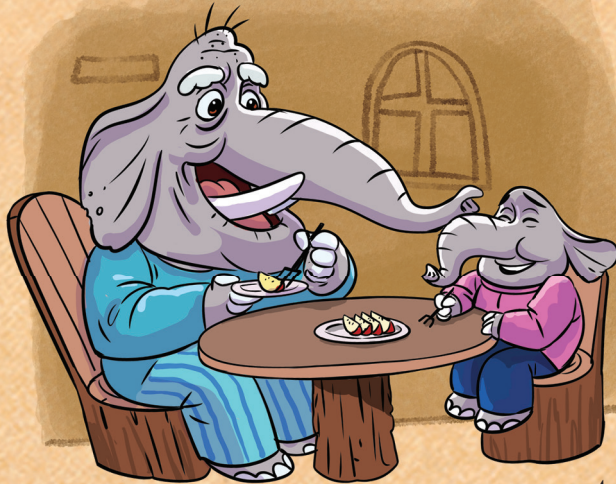


پدر بزرگ فیل کوچولو

صرفه‌جو بود

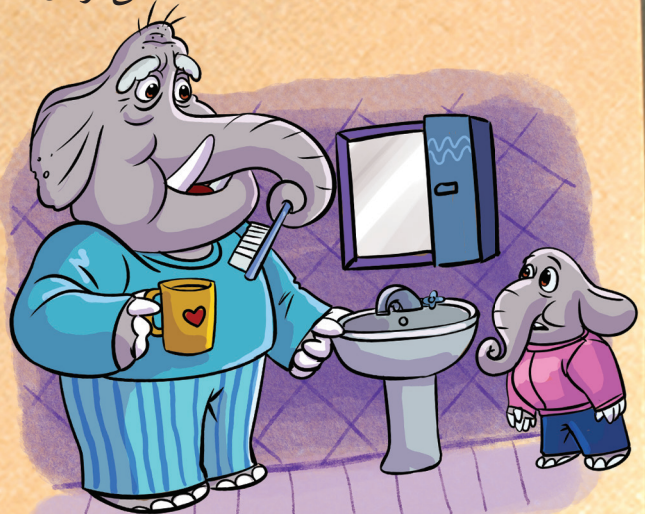
یا خسیس؟

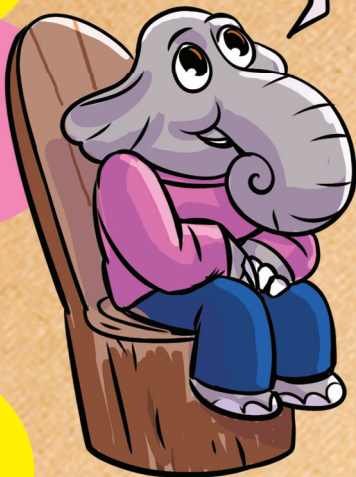
✿ علی زراندوز ✿
✿ تصویرگر: مصطفی احمدی ✿



را بخورد، بتواند در یخچال بگذارد تا بعداً مصرف کند. او وقتش را هم هدر نمی‌داد و روش‌هایی برای صرفه‌جویی در زمان داشت. به عنوان مثال، پدر بزرگ هر شب قبل از خواب، فهرستی از کارهای روز بعد و زمان‌بندی انجام آن‌ها را آماده می‌کرد. فیل کوچولو که حسابی کنجکاو شده بود، بالاخره طاقت نیاورد و یک روز دلیل این رفتارها را از پدر بزرگ پرسید. پدر بزرگ کمی به فکر فرو رفت و قیافه‌اش شبیه وقتی شد که یاد خاطرات گذشته می‌افتاد. او لبخندی زد و گفت: «من با این کارها سعی می‌کنم در مصرف چیزهای مهم زندگی صرفه‌جویی کنم.» فیل کوچولو گفت: «پدر بزرگ، ببخشیدها! ولی به نظرم این کار بیشتر شبیه کارهای خسیس‌هاست!» پدر بزرگ طوری خندید که دندان‌های بزرگش، قاب عکس خانوادگی روی دیوار را روی زمین انداخت! وقتی پدر بزرگ به خنده‌اش مسلط شد تا جلوی خسارت‌های بیشتر را بگیرد، گفت: «صرفه‌جویی به معنی استفاده درست از داشته‌هایمان است، ولی خسیس بودن یعنی استفاده نکردن از امکانات؛ فرد خسیس همیشه نگران تمام شدن و از دست رفتن چیزهاست!» پدر بزرگ توضیح داد که وقتی هم‌سن و سال فیل کوچولو بود، به‌دست آوردن خیلی از نیازهای زندگی، مثل امروز

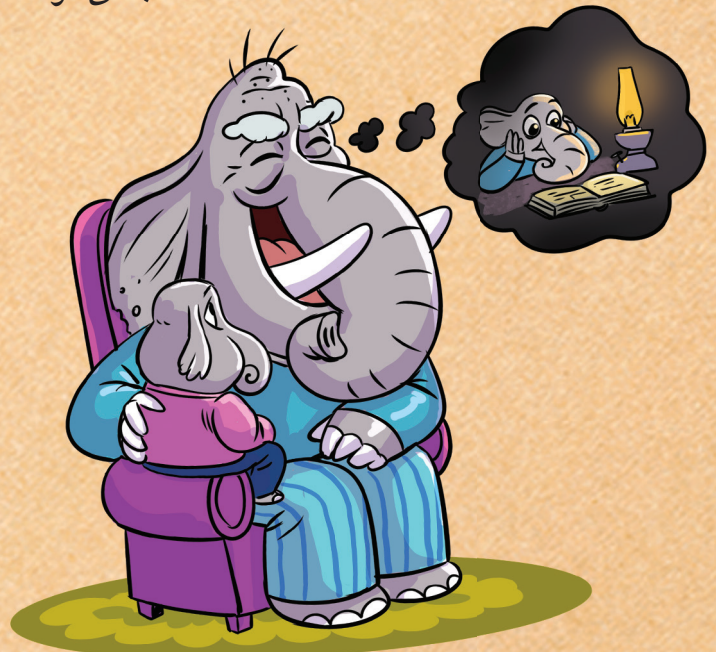
چند روزی بود که پدر بزرگ فیل کوچولو به خانه‌ی آن‌ها آمده بود. فیل کوچولو در روزهایی که پدر بزرگ، مهمان خانه‌ی آن‌ها بود، رفتارهای عجیب و غریبی از او مشاهده می‌کرد. مثلاً می‌دید که برای مسواک زدن، شیر آب را باز نمی‌گذارد و فقط با یکی دو لیوان آب این کار را انجام می‌دهد. در حالی که خود فیل کوچولو برای شستن دندان‌های کوچکش، شیر آب را زمان زیادی باز می‌گذاشت. پدر بزرگ هر وقت می‌خواست از اتاقی برود، چراغ آنجا را خاموش و چراغ اتاقی را که واردش می‌شد روشن می‌کرد. او همیشه چراغ اتاقی را که کسی در آن نبود، خاموش می‌کرد؛ درست برعکس فیل کوچولو که اصلاً عادت نداشت هیچ چراغی را خاموش کند. همچنین موقع غذا خوردن، پدر بزرگ کمی غذا در بشقاب خود می‌کشید و اگر سیر نمی‌شد، کمی دیگر می‌ریخت؛ نه مثل فیل کوچولو که بشقابش را پر از غذا می‌کرد و آخر سر، کلی غذای دست‌خورده در ظرفش اضافه می‌آمد. پدر بزرگ میوه‌هایی را که می‌خواست بخورد، برش می‌داد تا اگر نتوانست بخشی از آن‌ها





راحت نبود؛ مثلاً بیشتر خانه‌ها لوله‌کشی آب نداشتند و آن‌ها آب را با سختی زیاد، از رودخانه‌ی وسط جنگل می‌آوردند. بنابراین، یاد گرفتند هر قطره‌ی آب چقدر ارزشمند است. یا چون در آن زمان برق برای همه وجود نداشت، آن‌ها زیر نور چراغ نفتی و شمع درس می‌خواندند. به همین دلیل بود که او قدر نعمت برق را خوب می‌دانست. پدربزرگ درباره‌ی غذا و میوه هم، گفت که او از زمان کودکی، یاد گرفته بود قدر مواد غذایی را که به سختی کاشته یا از جنگل تهیه می‌شدند بداند. فیل کوچولو که تازه رفتارهای پدربزرگ برایش معنی پیدا کرده بود، گفت: «ولی الان که آب لوله‌کشی و برق فراوان است، چرا باید صرفه‌جویی کرد؟» پدربزرگ چانه‌اش را خاراند و گفت: «چون این منابع هم بی‌پایان نیستند فیل کوچولو. مصرف زیاد برق، سبب می‌شود

فیل کوچولو حساسی به فکر فرو رفت. او حتی فکرش را هم نمی‌کرد که در دنیا کسانی وجود داشته باشند که نیازمند یک لیوان از آبی باشند. که او هنگام مسواک زدن، بی‌خودی هدر می‌دهد. فردای آن روز، مادر فیل کوچولو دید او هر وقت از دستشویی بیرون می‌آید، چراغ آنجا را خاموش می‌کند، برای مسواک زدن فقط یکی دو لیوان آب مصرف می‌کند، دیگر بشقابش را از غذا پر نمی‌کند و برای خودش، کم‌کم و به اندازه غذا می‌کشد. فیل کوچولو حالا می‌دانست هیچ چیز در جهان بی‌نهایت و در دسترس همه نیست. او اصلاً دلش نمی‌خواست وقتی پدربزرگ شد، ببیند نوه‌هایش زیر نور شمع و چراغ نفتی درس می‌خوانند و او هم مجبور است برای تهیه‌ی آب، هر روز تارودخانه‌ی وسط جنگل در رفت و آمد باشد!



هر روز برق بیشتری تولید شود و این تولید برق زیاد، به طبیعت آسیب می‌زند. از طرفی، منابع آب شیرین در هر جای دنیا بسیار محدود است و حتی در برخی از نقاط جهان آنقدر کم است که افراد به سختی به چند لیوان آب شیرین و بهداشتی در روز دسترسی دارند.»



ماجراهای و

بچه‌ها می‌دانیم که سفر در زمان خیالی است و در قصه‌ها اتفاق می‌افتد. در ماجراهای سعید و لاکي هم، آن‌ها به بهانه‌ی یک سفر خیالی، با شیخ بهایی و کارهای بزرگی که انجام داده است، آشنا می‌شوند.







[illegible]

ه: ځي وړ او يا يوه بله لار پيدا کړي چې د خپلې نوي کورنۍ د
دودونو په مخامخ کېدل.

در سالهای گذشته، تا به امروز، همه‌ی کارهای بنیادی و اساسی در

ᐱᓴᓂ:

[illegible]

..... تارا آزار، مصمم آزار



می توانم در زمان اقامه ی نماز صحبت کنم؟



اگر در هنگام نماز خواندن، اگر چشم‌های به سمت من باشد یا نه؟



دشمنی رو بشناس، دشمنی رو بشناس

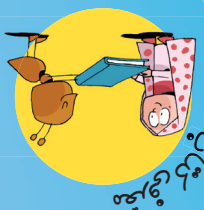


۱۶۸۳ء میں جہانگیر نے جوہانگیر

[illegible]

ایمان جوئے

خوشنود و ستاره





هفت سین قرآنی

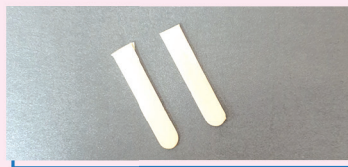


همان طور که می دانید، ایرانیان با آمدن عید نوروز، سفره های هفت سین پهن می کنند. آن ها هفت چیز را که معمولاً خوراکی هستند و با حرف «سین» شروع می شوند، روی این سفره ها قرار می دهند. حتماً تا الان نام های این هفت سین از ذهنتان گذشته است. وجود هر کدام از آن ها در سفره، معنای خاصی دارد. مثلاً سبزه نماد سرسبزی و برکت است. یا سیب، نمادی از تندرستی و زیبایی است. اما باید بدانیم که در کنار این سفره ی هفت سین پر معنا، هفت سین دیگری به نام هفت سین قرآنی هم هست.

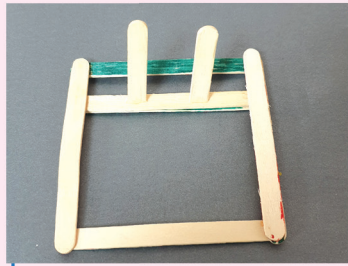
هفت سین قرآنی، هفت سلام خداوند است که در قرآن آمده اند.

این هفت سلام قرآنی در صفحه ی روبه رو آمده اند. می توانید آن ها را از مجله جدا کنید و روی یک مقوا بچسبانید تا شبیه یک تابلو شود. برای گذاشتن این هفت سلام قرآنی در سفره ی هفت سین به یک پایه نیاز داریم.

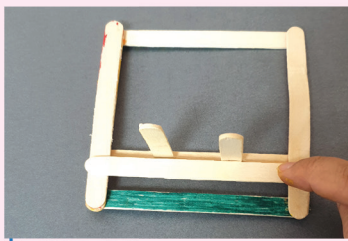
می توانید چوب بستنی ها را رنگ کنید تا یک پایه ی رنگارنگ داشته باشید.



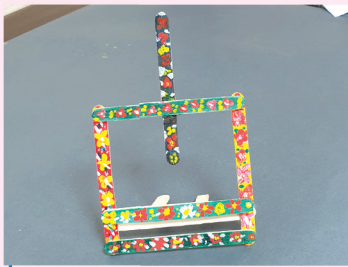
۴ یک چوب بستنی دیگر را از وسط نصف کنید. تکه های آن باید یک اندازه باشند.



۵ تکه های چوب را با فاصله به پشت چوب دوقلو بچسبانید.

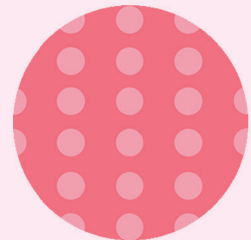


۶ یک چوب دیگر را زیر چوب های نصفه بچسبانید.



۷ و در آخر، چوب دیگری را به شکل عمودی به لبه ی بالای چهار گوش بچسبانید تا تکیه گاه بلندتری برای عکس داشته باشید.

مواد لازم:
برای درست کردن پایه، تعدادی چوب بستنی و چسب مایع می خواهیم.



۱ چوب بستنی ها را به شکل یک چهار گوش به هم بچسبانید.



۲ دو چوب بستنی دیگر را به هم بچسبانید به طوری که یک چوب بستنی دوقلو درست شود.



۳ چوب بستنی دوقلو را با فاصله ی یک سانتی متر، به پایین چهار گوش بچسبانید.

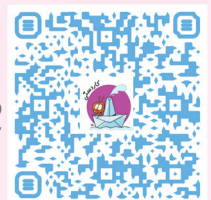
پایه ی عکس شما آماده است.



گل‌های پایین قاب را ببر و آن‌ها را در داخل قاب آبی بچسبان تا یک تابلوی بهاری داشته باشی.



روش ساخت
کاردستی را
اینجا ببین.





آشنایی با شهر یزد

تصویرگزین مرجان حیدری

رضیه افضل زاده

آسمان گدازشنگ

جست و خیزکنان بازی می کردیم؛ باز هم از ذهنم می گذشت چقدر ایرانی ها توانمند و خوش فکر هستند که با ساختن آب انبار و قنات در شهر کویری یزد، مشکل آب این شهر را حل کرده اند.

حتی یادم هست که وقتی با هم کلاسی ها از کنار مسجد جامع یزد رد می شدیم، کاشی کاری هایش ما را به داخل مسجد می کشاند و در زیبایی مسجد غرق می شدیم و نمازمان را به جماعت می خواندیم. در آن لحظه ها هم به هنر ایرانی ها افتخار می کردم. گاهی اوقات یاد جمعه هایی می افتادم که با خانواده به

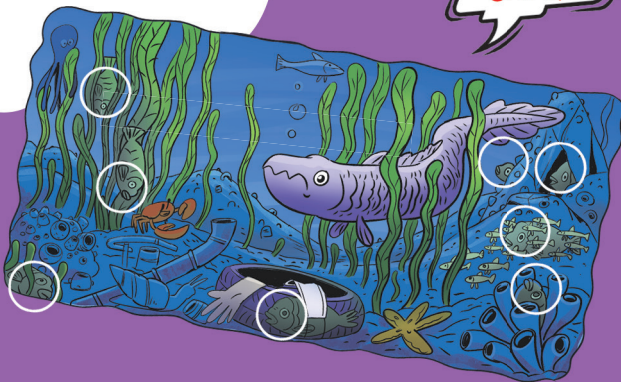
هر روز را که دور از وطنم، کشور عزیزم ایران، و شهر زیبای یزد می گذراندم، حسرت حال و هوایش بر دلم می ماند. بادگیرهای بلند و زیبایی را که در گوشه گوشه ی شهرم یزد، قدبلند و محکم ایستاده اند و نماد آن شده اند، یادم می آمد. باد در بادگیرها می پیچید و در تابستان، اتاق نشیمن را خنک می کرد و من در همان روزها به خلاقیت ایرانی ها فکر می کردم.

بچگی هایم را یادم می آمد که به آب انبارها (امیرچخماق، شش بادگیر و ...) می رفتم و برای آوردن آب به خانه،



جواب
سرگرمی‌ها

بگردو
پیدا کن



۹ کتاب
۹- (۶+۳)
فودتان هم می‌توانید
در عمل این کار را در
منزل انجام دهید.



$$\begin{aligned} \text{Watermelon} + \text{Watermelon} + \text{Watermelon} &= 18 \\ \text{Watermelon} + \text{Bell} &= 13 \\ \text{Watermelon} + \text{Bell} \times \text{Mushroom} &= 56 \\ \text{Bell} \times \text{Mushroom} &= 42 \end{aligned}$$

$$\begin{aligned} \text{Watermelon} &= 6 \\ \text{Bell} &= 7 \\ \text{Mushroom} &= 8 \end{aligned}$$

باری و
ریاضی

بگردو
پیدا کن

جواب: ازّه
همه‌ی این وسایل
مربوط به خیاطی
می‌شوند به جز ازّه.



باری و
ریاضی

$$\begin{array}{r} 350 \\ + 224 \\ \hline 574 \end{array}$$

باغ دولت آباد می‌رفتیم و ناهار را دور هم می‌خوردیم.
من در غربت و دوری از وطن، دلتنگ این همه
خوشبختی می‌شدم.

من دکتر مهدی بهزاد، برای تحصیل از کشورم خارج
شده بودم. به همه‌ی زیبایی‌های وطنم فکر می‌کردم و
دل‌م برای همه‌ی آن‌ها خیلی تنگ می‌شد. بالاخره تصمیم
گرفتم برای خدمت به میهن و مردم به کشورم بازگردم
و در دل زیبایی‌های شهر یزد و کشور ایران، آموخته‌ها
و یافته‌هایم را در اختیار هم‌میهن‌انم بگذارم.



آب انبارشش بادگیر



۸ عدد طوطی ماهی در این تصویر از دست شکاری پنهان

شده اند. آن ها را پیدا کن.  مصطفی احمدی



من تعدادی کتاب در قفسه‌ی کتابخانه ام دارم. کتابی را
برمی دارم که از سمت راست ششمین کتاب و از سمت چپ
چهارمین کتاب می شود. آیا می توانید بگویید که چند
کتاب در این قفسه وجود دارد؟



سرگرمی های ستاره دار: مجید عمیق

هوش آزمایی

$$\begin{aligned} \text{Watermelon} + \text{Watermelon} + \text{Watermelon} &= 18 \\ \text{Watermelon} + \text{Bell} &= 13 \\ \text{Bell} \times \text{Mushroom} &= 56 \\ \text{Watermelon} + \text{Bell} \times \text{Mushroom} &= \square \end{aligned}$$

$$\begin{aligned} \text{Watermelon} &= \square & \text{Bell} &= \square \\ \text{Mushroom} &= \square \end{aligned}$$

ارزش عددی هندوانه،
قارچ و زنگوله را پیدا
کنید و سپس در جای
خالی مربع، عدد درست
را بنویسید.

بازی و
ریاضی



عددهای داخل مربع را در جای مناسب قرار بدهید.



بگرد و پیدا کن

یکی از این وسایل با بقیه چهار نیست. کدام یک است؟
دلیلش را هم بگویید.



کیسه‌ی خواب طوطی ماهی

بوی خاص بعضی از ماهی‌ها باعث به دام افتادن آن‌ها می‌شود. حیوانات شکارگر ردّ بوی آن‌ها را می‌گیرند و شکارشان می‌کنند. طوطی ماهی برای در امان ماندن از خطر دشمنانش، شب هنگام وقتی در میان صخره سنگ‌ها استراحت می‌کند ماده‌ی لزجی به نام مخاط ترشح می‌کند. این ماده مانند یک کیسه خواب بدنش را در میان می‌گیرد و مانع انتشار بوی طوطی ماهی می‌شود.



جالب و خواندنی



معماران ایرانی

۱) رصدخانه‌ی مراغه

یکی از اوّلین و بزرگ‌ترین رصدخانه‌های جهان را
خواجه نصیرالدّین توسی، دانشمند بزرگ ایرانی، در
حدود ۸۰۰ سال پیش در شهر مراغه ساخت. او توانست
دانشمندان بسیاری را به آنجا دعوت و کتابخانه‌ی بزرگی
برپا کند.

این روزها از رصدخانه‌ی باشکوه مراغه، قسمت‌های کمی باقی مانده است. رصدخانه‌ی مراغه بر بالای تپه‌ای قرار دارد. چند سال پیش، گنبد بزرگ و زیبایی روی باقی‌مانده‌های این رصدخانه ساخته شد تا از آن در برابر باد و باران محافظت کند.

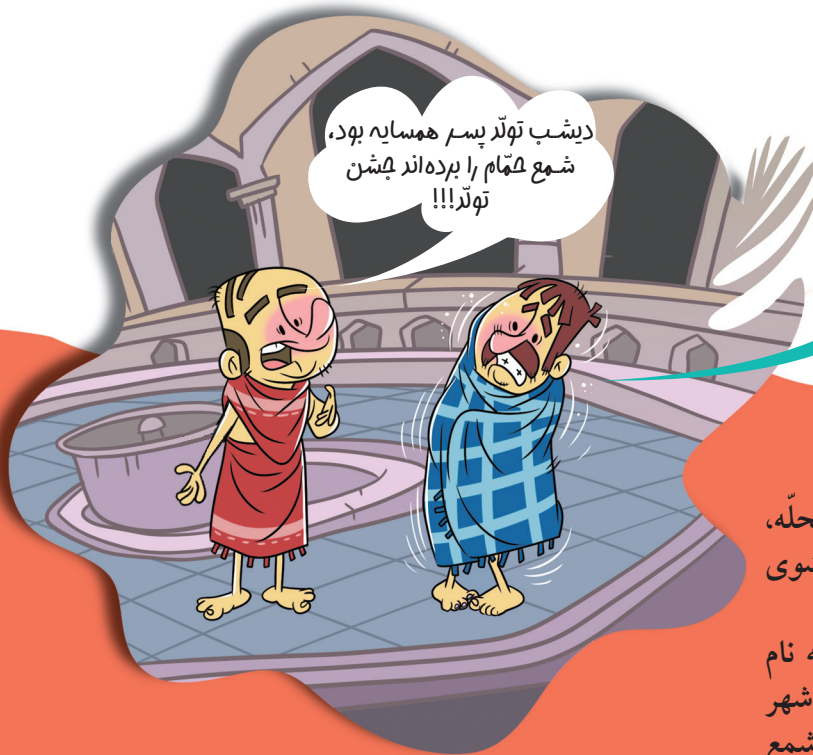


منارچینان اصفهان ۲

مناره، ساختمانی ستون‌مانند است که در گذشته، از آن برای اذان‌گفتن و اعلام خبر استفاده می‌شد. در داخل مناره، پلکانی مارپیچی وجود دارد که در قدیم یک نفر از آن بالا می‌رفت و با صدای بلند اذان می‌گفت. تقریباً تمام حرم‌ها و مسجدها یک یا دو مناره یا بیشتر داشته‌اند.

مناره‌های موجود در کشور، بسیار محکم ساخته شده‌اند. بعضی از مناره‌ها سر جای خود تکان می‌خورند ولی خراب نمی‌شوند. به همین دلیل به آن‌ها منار جنبان می‌گویند. منار جنبان، از ساختمان‌های شگفت‌انگیز ایرانی‌هاست. معروف‌ترین منار جنبان ایران در شهر اصفهان قرار دارد. منار جنبان اصفهان از دو مناره تشکیل شده است. اگر کسی بالای یکی از مناره‌ها باشد و آن را تکان بدهد، مناره‌ی دیگر هم تکان می‌خورد!





آقا، چرا امروز حمام این قدر سرد است؟

۳۳ حمام شیخ بهایی اصفهان

در قدیم، بیشتر خانه‌ها حمام نداشتند. در هر محله، یک حمام عمومی بود که مردم برای شست و شوی خود به آنجا می‌رفتند.

حدود پانصد سال پیش، دانشمند بزرگی به نام «شیخ بهایی»، حمام شگفت‌انگیزی در شهر اصفهان ساخت. آب این حمام فقط با یک شمع گرم می‌شد!

۳۴ پل روستای قلعه حاتم پروچرد

ایرانی‌ها از گذشته‌های بسیار دور تا به امروز، پل‌های زیبا و محکمی می‌ساختند. بسیاری از این پل‌ها هنوز هم وجود دارند. یکی از جالب‌ترین آن‌ها، پل روستای قلعه حاتم در نزدیکی شهر بروجرد است. رودخانه‌ای از کنار این روستا عبور می‌کند که آب آن برای کشاورزی مناسب است. در کوه‌های یک طرف رودخانه، چشمه‌ی آب گوارایی وجود دارد. در قدیم، مردم می‌خواستند آب چشمه را، بدون آنکه با آب رودخانه مخلوط شود، به روستا منتقل کنند. برای همین، آن‌ها پلی روی رودخانه زدند که آب گوارای چشمه را به روستا می‌رساند. آن‌ها پل را طوری محکم ساختند که آب رودخانه به پایه‌های آن آسیبی نزنند. این پل حدود دویست سال عمر دارد، اما در حال حاضر از آن استفاده نمی‌شود.



نقاشی‌های شما



ماتده سبحانی
۹ ساله از تهران

مهیا قاضی
۹ ساله از مشهد



مهرانا بهدانی
۸ ساله از مشهد



فاطمه خوبی
۸ ساله از مشهد



علی اسدی
۸ ساله از تهران



یاسین اسحاق محمدی
۹ ساله از کاشان

آشپزی



ماست میوه‌ای



اعظم اسلامی

چیزهایی که لازم داریم:

ماست شیرین؛ یک لیوان سرخالی
موز؛ یک عدد
عسل؛ دو قاشق غذاخوری
وانیل؛ یک سوّم قاشق چای خوری
دستگاه مخلوط کن

طرز تهیه

۱. موز را پوست بکنید و خرد کنید و در مخلوط کن بریزید.
۲. ماست را هم در مخلوط کن بریزید.
۳. عسل و وانیل را اضافه کنید.
۴. با کمک بزرگ‌ترها دستگاه را روشن و تا یک دست شدن مواد، صبر کنید.
۵. ماست میوه‌ای شما آماده است! در یک لیوان مناسب بریزید و رویش را با پودر کاکائو تزیین کنید.

*از هر میوه‌ای که در دسترس هست می‌توانید استفاده کنید.
مثل سیب، توت‌فرنگی و...

*می‌توانید ماست میوه‌ای را برای چند ساعت در فریزر بگذارید
تا مثل بستنی یخ بزند و بعد نوش جان کنید.



